Tahqīqāt-e Kalāmi
Islamic Theology Studies
An Academic Quarterly
Vol.12, No.45, July-September 2024

An Analysis of the Attribution of Shahrbānū's Marriage to the Caliphate of the Second Caliph

Hassan Mohammadzadeh[1]
Seyed Ziaoddin Olyanasab[2]

Abstract

The notion of Imamate and the succession of the Prophet is one of the most significant and fundamental theological issues in the history of Islam. Given its broad theological, jurisprudential, and political dimensions, this issue has consistently been a subject of discussion and debate among religious scholars and those engaged in religious studies. Recently, in defense of the Sahaba (the Prophet's companions) and to affirm the legitimacy of the Second Caliph's rule, the historical account of the marriage between Shahrbānū and Imam al-Ḥusayn has been cited. This topic, besides its historical aspect, also has jurisprudential and theological implications. This article is a qualitative study based on the analysis of commonsensical content, drawing upon historical and bibliographical documents and evidence. It critically examines and analyzes the purported link between the two variants: "Shahrbānū's marriage" and the "caliphate of the Second Caliph." The main research question focuses on the historical, jurisprudential, and theological attribution of Shahrbānū's marriage to the Second Caliph's caliphate. A review of both Shiite and Sunni sources reveals that there is no substantial connection between the two variants that could serve to establish the Second Caliph's legitimate succession.

Keywords: relation, caliphate, ʿUmar b. al-Khaṭṭāb, Shahrbānū, marriage, Imam al-Ḥusayn.

1. Professor, Advanced Level, Seminary of Tabriz (corresponding author). mohammadzadeh.h1367@gmail.com
2. Associate professor, Hazrat Masoumeh University of the Quran and Hadith, Qom, Iran, z.olyanasab@hmu.ac.ir

الأبحاث الكلامية
فصلية – علمية بحثية
السنة الثانيةعشرة، العدد الخامس والاربعون
ذي‌الحجه ۱۴۴۵ ـ صفر ۱۴۴۶ق

دراسة وتحليل العلاقة بين «زواج شهربانو» و «خلافة الخليفة الثاني»

حسن محمدزاده[۱]
سيدضياءالدين عليانسب[۲]

الملخص

إنّ مسألة الإمامة والخلافة بعد رسول اللهﷺ تُعدّ مِن أهمّ المباحث الكلامية الأساسية فی تاريخ الإسلام. هذه المسألة كانت ولا تزال محلاً للنقاش والحوار بين علماء الدين والإسلاميين، نظراً لأبعادها الواسعة التی تشمل الأبعاد الكلامية والفقهية والسياسية. وقد استند البعض مؤخّرًا فی دفاعهم عن الصحابة وإثبات شرعية خلافة الخليفة الثانی إلی رواية تاريخية، وهی زواج شهربانو من الإمام الحسينؑ. هذه المسألة، بالإضافة إلی بُعدها التاريخی، لها أبعاد فقهية وكلامية أيضاً. تُعدّ هذه الدراسة بحثًا كيفيًا يعتمد على تحليل المحتوى المتعارف، استنادًا إلی الوثائق والشواهد التاريخية والمراجع المكتبية. وقد تمّت فيها دراسة العلاقة بين متغيّرَی «زواج شهر بانو» و«خلافة الخليفة الثاني»، مع نقد وتحليل وجهة النظر المذكورة حول هذه المسألة. تسعى هذه الدراسة إلی الاجابة عن السؤال الرئيس وهو: هل هناك علاقة تاريخية فقهية وكلامية بين زواج شهربانو وخلافة الخليفة الثاني؟ و بعد مراجعة وتحليل الوثائق والأدلة والشواهد من كلا الفريقين اتّضح جليًا أنّه لا توجد علاقة بين هذين المتغيرَين يمكن أن تثبت خلافة الخليفة الثانی.

الألفاظ المحورية

العلاقة، الخلافة، عمربن الخطاب، شهربانو، الزواج، الإمام الحسينؑ.

۱. أستاذ المستويات العليا في حوزة تبريز العلميه (الكاتب المسئول) (mohammadzadeh.h1367@gmail.com)
۲. أستاذ مشارک، قسم علوم القرآن والحديث، جامعة السيدة معصومةؑ بقم المقدسة (z.olyanasab@hmu.ac.ir)

تحقیقات کلامی
فصلنامه علمی پژوهشی
انجمن کلام اسلامی حوزه
سال دوازدهم، شماره چهل‌وپنجم، تابستان ۱۴۰۳

تحلیل نسبت «ازدواج شهربانو» با «خلافت خلیفه دوم»

حسن محمدزاده[۱]
سیدضیاءالدین علیانسب[۲]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۸
تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۸/۲۳

چکیده

اندیشه امامت و جانشینی پیامبرﷺ، از جمله مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مباحث کلامی در طول تاریخ اسلام است. این مسئله به خاطر ابعاد گسترده کلامی، فقهی و سیاسی آن همیشه محل بحث و گفت‌وگوی دین‌پژوهان و اسلامش‌ناسان بوده است. به‌تازگی برخی در مقام دفاع از صحابه و برای اثبات مشروعیّت خلافت خلیفه دوم، به یک گزارش تاریخی (یعنی ازدواج شهربانو و امام حسین﵇) استناد کرده‌اند. این مسئله علاوه بر بُعد تاریخی، ابعاد فقهی و کلامی نیز دارد. نوشتار حاضر، پژوهشی کیفی مبتنی بر تحلیل محتوای عرفی بر پایه مدارک و استنادهای تاریخی و کتابخانه‌ای است که در آن نسبتِ دو متغیّر «ازدواج شهربانو» و «خلافت خلیفه دوم»، بررسی و دیدگاه مذکور، نقد و تحلیل شده است. سؤال اصلی پژوهش، مربوط به نسبت تاریخی، فقهی و کلامی ازدواج شهربانو با خلافت خلیفه دوم است که با مراجعه به اسناد و مدارک فریقین روشن گردید که بین این دو متغیّر، نسبتی که بتواند خلافت خلیفه دوم را به اثبات برساند، وجود ندارد.

واژگان کلیدی

نسبت، خلافت، عمربن خطاب، شهربانو، ازدواج، امام حسین﵇.

۱. دانشجوی دکترا، دانش‌آموخته سطح سه کلام اسلامی مرکز تخصصی علامه امینی تبریز (نویسنده مسئول)
(mohammadzadeh.h1367@gmail.com)
۲. مدرسی معارف اسلامی (گرایش قرآن و متون اسلامی)، دانشیار دانشگاه حضرت معصومه﵄ (z.olyanasab@hmu.ac.ir)

مقدّمه

مهم‌ترین مسئله اختلافی صدر اسلام که باعث تفرقه میان امّت اسلامی شد، مسئله امامت و جانشینی پیامبرﷺ بود (سبحانی، بی‌تا، ۱: ٤٦؛ ربّانی، ١٤٢٧ق، ٣٢١). مسئله امامت و جانشینی پیامبرﷺ، همواره مورد بحث اندیشمندان فریقین بوده و هر کدام با نگارش آثار گوناگونی، دلایل بسیار متنوّعی بر عقیده خود اقامه کرده‌اند[1] و مسئله امامت، اکنون نیز از مباحث مهم و جدی و از مبانی مرجعیّت دینی و علمی و مؤثّر در تشکیل نوع حکومت و روابط اجتماعی است. به‌تازگی برای اثبات مشروعیّت خلافت عمر بن خطاب، به ازدواج شهربانو و امام حسینؑ، استناد شده است. بدین‌سان که هر کس خلافت عمر بن خطاب را انکار کند، نسَب امامان بعد از امام حسینؑ را زیر سؤال می‌برد و با این سخن، ولادت و امامت آن‌ها را نامشروع می‌داند! (پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب، https:::www.adyannet.com:fa:news:36406). فرض نگارنده این است که ازدواج شهربانو هیچ ارتباط تاریخی، فقهی و کلامی با خلافت خلیفه دوّم ندارد. از این رو، نوشتار حاضر درصدد است تا دیدگاه مذکور را با مراجعه به اسناد معتبر فریقین و تحلیل داده‌های کتابخانه‌ای با روش توصیفی- همبستگی، تحلیل و ارزیابی کند و بدین سؤال پاسخ دهد که چه نسبتی بین دو متغیّر «ازدواج شهربانو» و «خلافت خلیفه دوم» وجود دارد و آیا این ازدواج می‌تواند خلافت و عدالت او را ثابت کند یا نه؟ نو بودن نظریّه و پیامدهای اجتماعی و اعتقادی آن، اعمّ از اختلاف در جامعه و غیرمعصوم بودن اهل‌بیتؑ، ضرورت بررسی این دیدگاه را دوچندان کرده است. این در حالی است که تا کنون هیچ‌یک از علمای اهل‌سنّت، از ازدواج شهربانو و خلافت عمر بن خطاب چنین استنباطی نکرده‌اند. اینک، ابتدا واژگان کلیدی تبیین و سپس دیدگاه مذکور ارزیابی می‌گردد.

۱- مفهوم‌شناسی

در عنوان مقاله واژه‌ای که نیاز به مفهوم‌شناسی داشته باشد، وجود ندارد، بنابراین به خاطر اهمیّت قضیه و نقش کلمه خلافت در تحلیل مسئله، تنها به کلمه «خلافت» پرداخته و دیدگاه طرفین به صورت موجز بیان می‌شود. خلافت از ماده «خلَف» به‌معنای جانشین است. فراهیدی از لغت‌دانان شیعی در معنای خلف می‌گوید: پدری که می‌میرد و پسرش به جای او می‌نشیند که

۱. از نخستین رساله‌های علمی دانشمندان شیعه می‌توان به آثار ابوسهل نوبختی اشاره کرد؛ کتاب‌هایی همچون *التنبیه فی الإمامة*، *الإستیفاء فی الامامة*، *الجمل فی الإمامة*، از مهم‌ترین آثار قرن سوم در مورد اندیشه امامت است.

خلیفه و جانشین نامیده می‌شود (فراهیدی، بی‌تا، ٤: ٢٦٥). جوهری از لغت‌شناسان اهل‌سنّت در معنای خلیفه می‌نویسد: چیزی که بعد از چیزی می‌آید، خلَف یا جانشین نام دارد. همچنین می‌گوید: خلَف آنچه که از هر چیزی جانشین بگذاری (جوهری، ١٤٠٧ق، ٤: ١٣٥٤).

خلیفه در اصطلاح علم کلام، جانشین پیامبرﷺ و رهبر جامعه اسلامی پس از رحلت نبی مکرم را گویند (دُغیم، ١٩٩٨م: ٥٤٨). مسئله خلافت، هم از نظر مفهومی و هم از نظر مصداقی جزو مسائل اختلافی بین علمای شیعه و اهل‌سنّت است. اهل‌سنّت، خلافت را یک جایگاه دنیایی و سیاسی و فقهی می‌دانند و معتقدند که رهبر جامعه، تنها مسئول رفاه زندگی دنیوی امت اسلامی است (قاضی عبدالجبار، ١٤١٦ق، ٧٥٠)، امّا در بینش و فرهنگ علمای شیعه، امامت و خلافت یک منصب الهی و مسئله‌ای کلامی است که او را مسئول تربیت نفوس و هدایت مردم می‌دانند[1] (مفید، ١٤١٤ق، ٦٥). از این رو، در شرایط امام و به‌تبَع آن، در نحوه تعیین و مصادیق امام و جانشین نبی مکرم، اختلافات بسیار عمیقی بین علمای شیعه و اهل‌سّنت وجود دارد. شیعه، امام و خلیفه پیامبر را همسنگ او در هدایت مردم دانسته و در او صفاتی همچون علم الهی، عصمت و افضلیّت را شرط می‌داند و به مرجعیّت علمی و دینی امام معتقد است (سیدمرتضی، ١٤١١ق، ٤٠٩)؛ امّا علمای اهل‌سنّت، علاوه بر این‌که در تعداد شرایط امام اختلاف‌نظر دارند، امام را رئیسِ جمهور و منتخب مردم دانسته و به امامت انتخابی معتقد هستند. شیعه امامت را یک مقام الهی و انتصابی می‌داند و معتقد است که پیامبرﷺ به امر الهی، امیر مؤمنان، علی‌ؑ را به‌عنوان جانشین خود معرّفی کرده است، امّا علمای اهل‌سنّت بر این باورند که پیامبرﷺ نه تنها برای خود، جانشینی تعیین نکرده که اصولاً چنین وظیفه و رسالتی را نیز بر عهده نداشته است. بنابراین، مردم، خود با عقل و درایت خویش، امام و رهبر جامعه اسلامی یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و سپس علی‌بن ابی طالب را انتخاب کرده و از او پیروی کردند (تفتازانی، ١٤٠٩ق، ٥: ٣٢٠-٢٣٢).

برخی با انتقاد از دیدگاه شیعیان نسبت به خلفای صدر اسلام و انکار خلافت ایشان، اظهار داشته‌اند که اگر کسی عمر بن خطاب را غاصب یا ظالم بداند و بخواهد خلافتش را نامشروع بداند، در واقع اصل و نسب اهل‌بیت‌ؑ و نُه امام بعد از امام حسین‌ؑ را زیر سؤال برده است! نیز ازدواج شهربانو در زمان عمر بن خطاب انجام گرفته و علّت ازدواج او با امام حسین‌ؑ، خودِ عمر بن خطاب بود و اگر خلافت او مشروع نباشد، مشروعیّت ازدواج امام حسین‌ؑ با شهربانو و به تبَع آن، اصل و نسب نُه امام از امامان شیعه نیز زیر سؤال خواهد رفت (پایگاه

١. إن الأئمة القائمين مقام الأنبياءﷺ في تنفيذ الأحكام وإقامة الحدود وحفظ الشرائع وتأديب الأنام (مفید، ١٤١٤ق: ٦٥).

جامع فرق، ادیان و مذاهب، https:www.adyannet.com:fa:news:36406؛ سایت شخصی مولوی گرگیج، https:gorgij.net).

۲- بررسی و ارزیابی دیدگاه

دیدگاه مذکور به جهت ارتباط با مسئله امامت و عصمت، مسئله کلامی است، در عین حال، یک مسئله تاریخی و فقهی نیز می‌باشد. از این رو باید همه ابعاد آن بررسی و تحلیل شود و نسبت تاریخی، فقهی و کلامی این ازدواج با خلافت عمر بن خطاب مشخص گردد. بنابراین ابتدا بُعد تاریخی آن، سپس فقهی و سپس بعد کلامی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۲. بررسی حدیثی- تاریخی

یکی از ادّعاها این است که ازدواج شهربانو در زمان خلافت عمربن خطاب انجام یافته است. این سخن نه تنها یک ادّعا که پایه و مبنای تاریخی این نظریّه به حساب می‌آید؛ بنابراین، با منتفی شدن آن، دیدگاه مذکور از اساس باطل خواهد شد. در پاسخ به ادّعای مذکور، مراجعه به منابع تاریخی شیعه و اهل‌سنّت روشن می‌سازد که این ازدواج از اساس نامعتبر است و بر فرض پذیرش آن، ازدواج شهربانو مربوط به دوره‌ای غیر از خلافت عمر بن خطاب بوده است.

برخی از اندیشمندان، اصل این ازدواج را زیر سؤال برده و معتقدند که هیچ‌کدام از ادّله تاریخی و حدیثی نمی‌تواند ازدواج شهربانو با امام حسین﵇ را به اثبات برساند. سیدجعفر شهیدی با ادّله محکمی، ازدواج امام حسین﵇ با دختر یزدگرد را مردود و آن را بی‌پایه می‌داند. او معتقد است که نخستین منبعی که این ازدواج را نقل کرده، *بصائر الدرجات* است (صفار قمی، ١٤٠٤ق: ٣٥٥). نویسنده این کتاب، محمدبن حسن صفار قمی، متوفّای۲۹۰ هـ ق است و پس از او، محمدبن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ هـ) این ازدواج را نقل کرده است[1] (کلینی، ١٤٠٧ق، ١: ٤٦٧-٤٦٦). در

---

١. الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ جَمِيعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخُزَاعِيِّ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ﵇ قَالَ: لَمَّا أُقْدِمَتْ بِنْتُ يَزْدَجِرْدَ عَلَى عُمَرَ أَشْرَفَ لَهَا عَذَارَى الْمَدِينَةِ وَ أَشْرَقَ الْمَسْجِدُ بِضَوْئِهَا لَمَّا دَخَلَتْهُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهَا عُمَرُ غَطَّتْ وَجْهَهَا وَ قَالَتْ أُفٍّ بِيرُوجْ بَادَا هُرْمُزْ فَقَالَ عُمَرُ أَ تَشْتِمُنِي هَذِهِ وَ هَمَّ بِهَا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ﵇ لَيْسَ ذَلِكَ لَكَ خَيِّرْهَا رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ احْسُبْهَا بِفَيْئِهِ فَخَيَّرَهَا فَجَاءَتْ حَتَّى وَضَعَتْ يَدَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ﵇ فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَا اسْمُكِ فَقَالَتْ جَهَانْ شَاهْ فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ﵇ بَلْ شَهْرَبَانُوَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَتَلِدَنَّ لَكَ مِنْهَا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ فَوَلَدَتْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ﵇ وَ كَانَ يُقَالُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ﵇- ابْنُ الْخِيَرَتَيْنِ فَخِيَرَةُ اللَّهِ مِنَ الْعَرَبِ هَاشِمٌ وَ مِنَ الْعَجَمِ فَارِسُ (کلینی، ١٤٠٧ق، ١: ٤٦٧-٤٦٦).

طریق روایت هر دو، شخصی به نام «عمرو بن شمر» قرار دارد که نجاشی و ابن‌غضایری او را به‌شدّت تضعیف کرده‌اند[1] (نجاشی، بی‌تا: ۲۸۷؛ ابن‌غضایری، ۱٤۲۲ق: ۷٤). او اشکال‌هایی را نیز بر محتوای احادیث مذکور وارد می‌کند (شهیدی، ۱۳۷٤: ۲۲-۱۵).

برخی از منابع تاریخی، این ازدواج را مربوط به دوران خلافت امیر مؤمنان﵇ می‌دانند (مفید، ۱٤۱۳ق، ۲: ۱۳۷) و برخی نیز آن را مربوط به دوران عثمان بن عفّان می‌دانند. در *عیون اخبار الرضا*، روایتی از امام رضا﵇ نقل شده است که ازدواج شهربانو را مربوط به دوران عثمان بن عفان می‌داند. در این روایت، سهل بن قاسم از امام رضا﵇ نقل می‌کند که حضرت به ایشان فرمود: میان ما اهل‌بیت﵈ و شما ارتباط فامیلی وجود دارد. راوی می‌گوید: من پرسیدم منظورتان چیست؟ حضرت فرمودند: در زمان حمله مسلمانان به بلاد ایرانی، دختران یزدگرد پادشاه ایران، به اسارت مسلمانان درآمدند و ایشان را به عثمان بن عفان، خلیفه وقت تحویل دادند. عثمان بن عفان یکی از این دو دختر را به امام حسن﵇ و دیگری را به امام حسین﵇ هدیه داد. پس از ازدواج با امام حسن﵇ و امام حسین﵇ و پس از وضع حمل، هر دو از دنیا رفتند[2] (صدوق، بی‌تا، ۱: ۱۳٦-۱۳۵).

یکی از روایاتی که زمان این ازدواج را مربوط به دوران خلیفه دوّم می‌داند، روایتی است که می‌گوید شهربانو با امام حسین﵇ و خواهر دیگرش با محمدبن ابی‌بکر ازدواج کرد[3] (ابن‌حجر عسقلانی، ۱۳۲٦ق، ۳: ٤۳۸). با توجّه به این‌که محمد بن ابی‌بکر در اواخر ۱۰ هجری به دنیا آمده[4]

---

۱. عمرو بن شمر؛ أبو عبدالله الجعفي عربي، روى عن أبي عبدالله﵇، ضعيف جدا، زيد أحاديث في كتب جابر الجعفي ينسب بعضها إليه، والامر ملبس (نجاشی، بی‌تا: ۲۸۷).

۲. حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال: حدثنا عون بن الكندي قال: حدثنا سهل بن القاسم النوشجاني، قال: قال لي الرضا﵇ بخراسان: أن بيننا وبينكم نسبا، قلت: وما هو أيها الامير؟ قال: إن عبدالله عامر بن كريز لما افتتح خراسان أصاب ابنتين ليزدجر بن شهريار ملك الاعاجم فبعث بهما إلى عثمان بن عفان فوهب احديهما للحسن والاخرى للحسين﵇ فماتتا عندهما نفساوين وكانت صاحبة الحسين﵇ نفست بعلي بن الحسين﵇ (صدوق، بی‌تا، ۱: ۱۳٦-۱۳۵).

۳. لما قدم سبي فارس على عمر كان فيه بنات يزدجرد فقومن فأخذهن علي فأعطى واحدة لابن عمر فولدت له سالما وأعطى أختها لولده الحسين فولدت له عليا وأعطى أختها لمحمد بن أبي بكر فولدت له القاسم قلت فرواية سالم عن عم أبيه زيد بن الخطاب منقطعة قطعا والله أعلم (ابن حجر، ۱۳۲٦ق، ۳: ٤۳۸).

٤. محمد بْن أَبِي بَكْر الصديق، أمه أَسْمَاء بِنْت عميس الخثعمية، ولد عام حجة الوداع فِي عقب ذي القعدة بذي الحليفة أو بالشجرة فِي حين توجه رَسُول اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى حجته (ابن عبدالبر، ۱٤۱۲ق، ۳: ۱۳٦٦).

(ابن‌عبدالبرّ، ١٤١٢ق، ٣: ١٣٦٦) و فتح ایران در جنگ نهاوند، ۱۹ یا ۲۰ هجری (بلاذُری، ۱۹۸۸م: ۲۹۸) رخ داده است، در آن زمان محمدبن ابی بکر نُه یا ده ساله بود؛ بنابراین، وقوع چنین ازدواجی در زمان عمر بن خطاب بسیار بعید است و این حاکی از ضعف روایت است.

بر اساس روایاتی که این ازدواج را در دوران عمر بن خطاب دانسته، عمر قصد فروش آن‌ها را داشت، امّا امیر مؤمنان﵇ فرمود: دختران پادشاهان فروخته نمی‌شوند[1] (ابن‌خلّکان، ۱۹۰۰م، ۳: ٢٦٧) و بر اساس دستور رسول خداﷺ، باید با آنان کریمانه برخورد شود و با هر کسی‌که می‌خواهند ازدواج کنند که جناب شهربانو نیز امام حسین﵇ را انتخاب نمود. بنابراین، عمر او را مِلک امام حسین﵇ نکرد و ازدواج مذکور، با خواستگاری امام علی﵇ و با خطبه‌خوانی حذیفة بن یمان انجام پذیرفت (ابن‌شهرآشوب، ١٩٥٦م، ٣: ٢٠٨).

اگر ازدواج شهربانو و امام حسین﵇ در زمان عمر بن خطاب (م ۲۳ق) باشد، در حالی‌که امام سجّاد﵇ بنا بر قول مشهور، متولّد ۳۸ هجری است[2] (مفید، ١٤١٣ق، ٢: ١٣٧)، ولادت ایشان حداقل ۱۵ سال پس از این ازدواج خواهد بود و اگر گزارش تولّد امام سجّاد﵇ در ٤٨ هجری درست باشد، تولّد امام سجّاد﵇، ۲۵ سال پس از زمان عمر بن خطاب خواهد بود که بعید است امام حسین﵇ چند سال صاحب فرزند نباشند! آیا گزارشی درباره بی‌فرزند بودن امام حسین﵇ تا این مدت وجود دارد؟! (شهیدی، ١٣٧٤: ١٨).

تحلیل و ارزیابی) بر اساس نقل‌های تاریخی، گزارش اسارت او در زمان عثمان صحیح به نظر می‌رسد؛ زیرا یزدگرد در سال ۳۰ به خراسان فرار کرد[3] (طبری، ١٣٨٧ق، ٤: ٢٨٦) و ابن عامر در دوران خلافت عثمان، در سال ۲۹ یا سال ۳۰ خراسان را فتح نمود و دختر یزدگرد نیز در همین سال اسیر شد (ابن‌حجر عسقلانی، ١٣٢٦ق، ٥: ٢٧٣؛ صدوق، بی‌تا: ١: ١٣٥-١٣٦). بنابراین

---

١. وذكر أبو القاسم الزمخشري في كتاب "ربيع الأبرار" أن الصحابة، رضي الله عنهم، لما أتوا المدينة بسبي فارس في خلافة عمر بن الخطاب، رضي الله عنه، كان فيهم ثلاث بنات ليزدجرد، فباعوا السبايا، وأمر عمر ببيع بنات يزدجرد أيضاً، فقال له علي بن أبي‌طالب، رضي‌الله عنه: إن بنات الملوك لا يعاملن معاملة غيرهن من بنات السوقة (ابن خلّكان، ١٩٠٠م، ٣: ٢٦٧).

٢. وكانَ مولدُ عليِّ بنِ الحسينِ بالمدينةِ سنةَ ثمانٍ وثلاثينَ منَ الهجرةِ (مفيد، ١٤١٣ق، ٢: ١٣٧).

٣. ذكر هرب يزدجرد الى خراسان وفي هَذِهِ السنة، هرب يزدجرد بن شهريار فِي قول بعضهم من فارس إِلَى خُرَاسَان. ذكر من قَالَ ذَلِكَ وما قَالَ فِيهِ: ذكر عَلِيّ بن مُحَمَّدٍ أن مسلمة أخبره عن دَاوُد، قَالَ: قدم ابن عَامِر الْبَصْرَةَ، ثُمَّ خرج إِلَى فارس فافتتحها، وهرب يزدجرد من جوز- وَهِيَ أردشير خرة- فِي سنة ثَلاثِينَ فوجه ابن عَامِر فِي أثره مجاشع بن مسعود السلمي، فأتبعه إِلَى كَرْمَان، فنزل مجاشع السيرجان بالعسكر، وهرب يزدجرد إِلَى خُرَاسَان (طبری، ١٣٨٧ق، ٤: ٢٨٦).

آنچه مسلّم است این که ازدواج شهربانو در زمان عمربن خطاب انجام نیافته و نمی‌توان این ازدواج را به عنوان دلیلی بر مشروعیت خلافت یا عدالت عمر بیان نمود. پرداختن به حوادث عصر عثمان و مخالفت‌های مسلمانان و آشوب‌های داخلی، از حوصله این نوشتار خارج است.

۲-۲. بررسی فقهی

بنا بر مدارک تاریخی و مباحث حدیثی و رجالی فوق، نمی‌توان ازدواج شهربانو را مربوط به زمان عمر دانست، امّا اگر با چشم‌پوشی از همه اشکال‌های مذکور، این ازدواج را منطبق با زمان خلیفه دوّم بدانیم، باز هم نمی‌توان چنین ازدواجی را دلیلی بر مشروعیّت خلافت یا عدالت عمر دانست. در اثبات مشروعیّت خلافت عمر، چنین استدلال شده است که چون خلیفه دوّم عاقد این ازدواج بوده است، نباید او را غاصب و ظالم بدانیم[1] (خبرگزاری رسمی حوزه علمیه، https:www.hawzahnews.com:news:996004). استدلال فوق در قالب قیاس اقترانی شرطی بدین صورت قابل تبیین است:

صغری: اگر ما عمر را فردی غاصب یا ظالم بدانیم، عقد ازدواج شهربانو با امام حسین﵇ اشکال پیدا می‌کند.

کبری: اگر عقد ازدواج شهربانو و امام حسین﵇، اشکال داشته باشد، نسَب اهل‌بیت﵈ و امامان بعد از امام حسین﵇ زیر سؤال می‌رود.

نتیجه: اگر ما عمر را فردی ظالم یا غاصب بدانیم، نسَب امامان بعد از امام حسین﵇ زیر سؤال می‌رود!

تحلیل و بررسی) نخست این‌که پیش‌فرض این استدلال آن است که چنین ازدواجی در زمان عمر بن خطاب بوده و عاقد نیز خود او باشد، ولی همانگونه که در بررسی تاریخی ثابت شد؛ ازدواج شهربانو در زمان عمر، محل مناقشه جدی است. بنابراین عاقد بودن عمر، سالبه به انتفای موضوع خواهد بود.

دوّم آن‌که بر فرض که عاقد، خود عمر هم باشد، باید گفت که یکی از مهم‌ترین شرایط استنتاج در قیاس اقترانی شرطی این است که بین مقدّم و تالی، رابطه لزومیّه برقرار باشد[2] (مظفر،

---

۱. **نکته:** چه منظور مدعی، عاقد بودن عمر و یا مالک بودن او باشد، از نظر استدلال و جواب آن فرقی نخواهد داشت.

۲. نعم يشترط أن يتألف من الزوميتين. وهذا شرط عام لجميع اقسام الاقترانات الشرطية المتصلة لان الاتفاقيات لا حكم لها في الإنتاج نظرا الى أن العلاقة بين حدودها ليست ذاتية وانما يتألف منها صورة قياس غير حقيقي (مظفر، ۱٤۳۱ق، ۲۷٤).

۱٤۳۱ق: ۲۷٤). نبودِ همین شرط، قیاس او را عقیم و استدلالش را ناصحیح می‌سازد؛ امّا این‌که چرا بین مقدّم و تالی، تلازمی وجود ندارد، باید سراغ مدارک فقهی رفت. تأثیر عمر بن خطاب در ازدواج شهربانو سه حالت می‌تواند داشته باشد:

الف- خلیفه بود و این ازدواج در زمان خلافت او انجام گرفته است.

ب- مالک بود و تملیک یمین کرده است.

ج- عاقد بود و به صورت ولایت یا وکالت، مجری صیغه عقد است.

حالت اوّل در دیدگاه کلامی و حالت دوّم و سوّم در دیدگاه حاضر و پاسخ‌های نقضی بررسی و تبیین می‌شود:

فقهای شیعه در بیان شروط عاقد گفته‌اند: «در عاقد صیغه، بلوغ و عقل شرط است»[۱] (حلّی، ۱٤۱۳ق، ۱: ۵۰۱؛ خمینی، ۱۳۹۰ق، ۲: ۲٤۹). محمدجواد مغنیه، در *الفقه علی المذاهب الخمسه* -که به بررسی تطبیقی آراء فقهای شیعه و سنی در مورد مسائل فقهی می‌پردازد-، در بررسی شرایط عاقد می‌گوید: «اتّفاق‌نظر همه علما این است که عقل و بلوغ، دو شرط عاقد در مسئله ازدواج است»[۲] (مغنیه، ۱٤۰۲ق، ۲: ۲۹۸). در قضیه شرطیّه اوّل، عادل بودن و ظالم نبودن عاقد، به‌عنوان شرط صحّت عقد، فرض شده است؛ در حالی‌که هیچ‌یک از فقها، شرط عدالت را جزو شروط عاقد مطرح نکرده‌اند. به عبارت دیگر، عاقد بودن، دلیل بر عدالت کسی نمی‌شود. در *عقد الزواج و شروطه*، نویسنده با بررسی تطبیقی آرای فقهای اسلامی، در بررسی شرایط عاقد می‌نویسد: «شرط عاقد این است که بالغ و عاقل باشد؛ هر چند که فاسق نیز بوده باشد»[۳] (ابولحیه، بی‌تا: ۲۲). او همچنین دیدگاه امامیه در مورد شرایط عاقد را چنین بیان می‌کند: «عاقد باید بالغ، عاقل و قاصد باشد»[٤] (همان: ۲٤). در برخی منابع اهل‌سنّت نیز در بررسی شرایط ولیّ، مسئله عدالت نفی شده و قائل به صحّت ولایت فاسق نیز شده‌اند. ابن‌رجاء در *الولایة فی النکاح* می‌گوید: «ولایت شخص فاسق در نزد فقهای حنفی و مالکی پذیرفته شده است»[۵] (ابن‌رجاء، ۱٤۲۳ق، ۲: ۲٤۲). او پس از بررسی شرط عدالت در ولیّ نکاح به یک نکته جالبی

۱. يُشترط في العاقد المجري للصيغة البلوغ والعقل (خمینی، ۱۳۹۰ق، ۲: ۲٤۹).

۲. اتفقوا على شرط العقل و البلوغ فی الزواج (مغنیه، ۱٤۰۲ق، ۲: ۲۹۸).

۳. ويشترط أن يكون بالغا عاقلا ولو كان فاسقاً (ابولحیه، بی‌تا: ۲۲).

٤. أن يكون العاقد: بالغاً، عاقلاً، قاصداً غير هازل و لا سكران (همان: ۲٤).

۵. صحَّة ولايته [الفاسق] في النِّكاح وهذا مذهب الحنفية والمالكية (ابن رجاء، ۱٤۲۳ق، ۲: ۲٤۲).

نیز اشاره کرده است و می‌گوید: «اختلافی که در مورد شرط عدالت ولیّ وجود دارد، شامل حال حاکم و سلطان نمی‌شود»؛[1] یعنی هر چند سلطان، جائر و فاسق هم بوده باشد، ولایتش صحیح است[2] (همان: ۲۵۳). حتّی بر فرض که عمر بن خطاب برای اجرای صیغه عقد نکاح، وکالت داشته باشد، باز هم دلیلی بر عدالت او نیست؛ چون در وکالت، نه عدالت و نه اسلام، هیچ‌کدام شرط نیست[3] (یزدی، ۱٤۲۳ق، ٦: ۲۰۹). بنابراین با صرف عاقد، مالک، ولی و وکیل بودن، عدالت و اسلام کسی ثابت نمی‌شود.

در پاسخ به قضیه شرطیّه دوّم باید گفت که منظور از اشکال در عقد ازدواج چیست؟ اگر منظور، اشکال‌های لفظی در صیغه عقد زوجین باشد، مشکلی در مشروعیّت فرزندان ایجاد نمی‌کند[4] و اگر منظور، این است که اگر عمر را مسلمان یا عادل ندانیم، عقد باطل است، در نتیجه فرزندان ایشان نامشروع خواهد بود، این سخن نیز مردود است؛ چون نه عدالت و نه اسلامِ عاقد، شرط صحّت عقد نیست؛ یعنی اگر کافر هم صیغه عقد را بخواند، باز هم عقد ازدواج صحیح است (همان). سرَخسی از علمای حنفی در اعتبار وکالت کافر می‌گوید: «وکیل نکاح، سفیر و معبّر بوده و در واقع عاقد، خود موکّل است»[5] (سرخسی، ۱٤۱٤ق، ۱۲: ۲۱۷).

سوّم این‌که بر اساس فقه شیعه و روایات معتبر معصومان﵇، اگر فردی به جنگی غیرمشروع برود و در آن جنگ غنیمتی به دست آورد، تمام غنایم، ملک امام معصوم است و او، هر گونه بخواهد در آن تصرّف می‌کند[6] (نجفی جواهری، ۱۳٦۲، ۱٦: ۱۲۷؛ کلینی، ۱٤۰۷ق، ۵: ٤۳-٤۲). حال اگر جنگ با ایران از نظر امامان معصوم﵇ مشروع نباشد، تمامی غنیمت‌ها مِلک

---

۱. این فتوا مبتنی بر مبنای کلامی اهل سنت است که در بررسی کلامی بیشتر توضیح داده می‌شود.

۲. محلُّ الخلاف في ولاية الفاسق. ينبغي أن يعلم أنَّ ما تقدَّم من خلاف في ولاية الفاسق لا يشمل ولاية السلطان في النِّكاح على الصحيح المعتمد عند من اشترط العدالة في وليّ النكاح. والله أعلم (ابن رجاء، ۱٤۲۳ق، ۲: ۲۵۳).

۳. لا يُشترط في الوكيل العدالة ولا الإسلام، فيجوز توكيل الفاسق... وكذا يجوز توكيل الكافر حتى في تزويج المسلم (یزدی، ۱٤۲۳ق، ٦: ۲۰۹).

٤. فقها این بحث را تحت عنوان «تصحيف الصيغة» مطرح کرده‌اند (ابولحیه، بی‌تا: ٤۰).

۵. فَالْوَكِيلُ فِي بَابِ النِّكَاحِ سَفِيرٌ وَمُعَبِّرٌ فَكَانَ الْعَاقِدُ هُوَ الْمُوَكَّلُ (سرخسی، ۱٤۱٤ق، ۱۲: ۲۱۷).

٦. بَابُ قِسْمَةِ الْغَنِيمَةِ؛ ۱- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللَّهِ﵇ السَّرِيَّةُ يَبْعَثُهَا الْإِمَامُ فَيُصِيبُونَ غَنَائِمَ كَيْفَ تُقْسَمُ قَالَ إِنْ قَاتَلُوا عَلَيْهَا مَعَ أَمِيرٍ أَمَّرَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِمْ أُخْرِجَ مِنْهَا الْخُمُسُ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ قُسِمَ بَيْنَهُمْ أَرْبَعَةَ أَخْمَاسٍ وَ إِنْ لَمْ يَكُونُوا قَاتَلُوا عَلَيْهَا الْمُشْرِكِينَ كَانَ كُلُّ مَا غَنِمُوا لِلْإِمَامِ يَجْعَلُهُ حَيْثُ أَحَبَّ (کلینی، ۱٤۰۷ق، ۵: ٤۳-٤۲).

شخصی امام است و اگر کسی بدون اجازه در آن تصرّف کند، کار حرام انجام داده است و با دادن آن اموال به امام، مشروعیّت جنگ نیز ثابت نمی‌شود.

۳-۲. بررسی کلامی

مهم‌ترین بُعد دیدگاه مذکور، رهیافت کلامی آن است؛ چه هدف از طرح مسئله از سوی برخی، اثبات مشروعیّت خلافت عمر بن خطاب و غصبی نبودن آن است. علاوه این‌که با هدف تقدیس صحابه، به تنقیص اهل‌بیت‌ﷺ پرداخته است. اصولاً برای اثبات یا ردّ یک مسئله اعتقادی، نباید به یک متغیّر غیرثابت استناد جست؛ امّا به گمان او، متغیّر غیرثابت مذکور (ازدواج شهربانو) با اعتقاد ثابت شیعه (یعنی عصمت اهل بیت‌ﷺ) متلازم است. از این رو، برای اثبات خلافت خلیفه دوم، به لزوم عصمت اهل‌بیت‌ﷺ از دیدگاه شیعه، استناد کرده است. غافل از این‌که بین ازدواج شهربانو و عصمت اهل‌بیت‌ﷺ و در نتیجه، میان خلافت عمر و عصمت اهل‌بیت‌ﷺ هیچ نسبت منطقی برقرار نیست. نسبت تاریخی و فقهی موارد بررسی شد، و اینک نسبت کلامی مسئله تحلیل و بررسی می‌شود.

تحلیل و بررسی) طبق مبنای اهل‌سنّت، حاکم عادل یا ظالم، واجب‌الإطاعة است. روایاتی در منابع مهم اهل‌سنّت[1] وجود دارد که اطاعت از حاکم و خلیفه اسلامی را به صورت مطلق واجب می‌داند (بخاری، ۱٤۲۲ق، ۹: ٤۷؛ نیسابوری، بی‌تا، ۳: ۱٤۷٦). بنابراین ازدواج مذکور نمی‌تواند کاشف از عدالت عمر یا مشروعیّت خلافت او باشد. توضیح این‌که مبنای مشروعیّت خلیفه از نظر اهل‌سنّت، انتخاب مردم بوده و از این منظر، مشروعیّت و مقبولیّت خلیفه از دیدگاه اهل‌سنّت، یکی است. با مبنای مذکور، خروج علیه یک خلیفه به‌معنای خروج از شریعت است و

---

۱. حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنِ الجَعْدِ أَبِي عُثْمَانَ، حَدَّثَنِي أَبُو رَجَاءٍ العُطَارِدِيُّ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ، إِلَّا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (بخاری، ۱٤۲۲ق، ۹: ٤۷). وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَهْلِ بْنِ عَسْكَرٍ التَّمِيمِيُّ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَسَّانَ، ح وحَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الدَّارِمِيُّ، أَخْبَرَنَا يَحْيَى وَهُوَ ابْنُ حَسَّانَ، حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ يَعْنِي ابْنَ سَلَّامٍ، حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ سَلَّامٍ، عَنْ أَبِي سَلَّامٍ، قَالَ: قَالَ حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّا كُنَّا بِشَرٍّ، فَجَاءَ اللهُ بِخَيْرٍ، فَنَحْنُ فِيهِ، فَهَلْ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: «نَعَمْ»، قُلْتُ: هَلْ وَرَاءَ ذَلِكَ الشَّرِّ خَيْرٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ»، قُلْتُ: فَهَلْ وَرَاءَ ذَلِكَ الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: «نَعَمْ»، قُلْتُ: كَيْفَ؟ قَالَ: «يَكُونُ بَعْدِي أَئِمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهُدَايَ، وَلَا يَسْتَنُّونَ بِسُنَّتِي، وَسَيَقُومُ فِيهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ»، قَالَ: قُلْتُ: كَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللهِ، إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ؟ قَالَ: «تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ، وَإِنْ ضُرِبَ ظَهْرُكَ، وَأُخِذَ مَالُكَ، فَاسْمَعْ وَأَطِعْ» (نیسابوری، بی‌تا، ۳: ۱٤۷٦).

با این وصف، صِرفِ این ازدواج نمی‌تواند عدالت کسی را به اثبات رساند؛ چون حاکم از دید اهل‌سنّت، اعمّ از حاکم عادل و جائر است. طبق همین مبنا، برخی از فقهای اهل‌سنّت، ولایت حاکم فاسق در نکاح را پذیرفته‌اند[1] (ابن‌رجاء، ١٤٢٣ق، ٢: ٢٥٣).

طبق مبنای شیعه، امیر مؤمنان‌ﷺ در زمان خلافت خلفا نیز امام بود؛ زیرا امامت، عهدی الهی است[2] و امام مالک زمین است[3] (کلینی، ١٤٠٧ق، ١: ٤٠٩-٤٠٨) و غنایم جنگی نیز مِلک امام است (طوسی، ١٣٨٧ق، ١: ٢٦٣). بنا بر فرض موجود، شهربانو، ملک امیر مؤمنان‌ﷺ بود که آزاد شد و به صورت اختیاری با امام حسین‌ﷺ ازدواج کرد.

٤-٢. پاسخ نقضی

می‌توان دو مورد را نیز به‌عنوان پاسخ نقضی بیان کرد:

١-٤-٢. ازدواج امام سجّادﷺ با کنیز مختار ثقفی

امام سجادﷺ، کنیز اهدایی مختار ثقفی را آزاد فرمود و سپس با او ازدواج کرد که زید شهید از او به دنیا آمد (ابوالفرج اصفهانی، ١٣٨٥ق، ٨٦). اگر تملیک یمین، باعث مشروعیّت خلافت کسی باشد، آیا مدّعی، لوازم نامقبول این سخن را خواهد پذیرفت و حکومت مختار ثقفی را با این استدلال مشروع خواهد دانست؟

٢-٤-٢. ازدواج پیامبرﷺ با ماریه قبطیه، کنیز پادشاه مصر

مُقوقِس از پادشاهان ظالم و کافر مصر بود که ماریه قبطیه را به پیامبر هدیه داد و پیامبرﷺ با او ازدواج کرد و حاصل این ازدواج فرزندی به نام ابراهیم شد (طبری، ١٣٨٧ق، ٣: ١٦٧). آیا کسی‌که برای مشروعیّت عمر بن خطاب، به ازدواج شهربانو استناد می‌کند، می‌تواند حکومت پادشاه مصر را نیز صحیح بداند؟ آیا می‌توان با صرف تملیک کنیز و ازدواج او، بر صحیح بودن حکومت کسی استدلال کرد؟!

نتیجه‌گیری

آنچه از تحلیل داده‌های حدیثی و تاریخی به دست آمد، این است که اصلاً ازدواجی میان

---

١. محلُّ الخلاف في ولاية الفاسق. ينبغي أن يعلم أنَّ ما تقدَّم من خلاف في ولاية الفاسق لا يشمل ولاية السلطان في النِّكاح على الصحيح المعتمد عند من اشترط العدالة في وليّ النكاح. والله أعلم (ابن رجاء، ١٤٢٣ق، ٢: ٢٥٣).

٢. ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ١٢٤).

٣. الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا لِلَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لِرَسُولِهِ وَ لَنَا (کلینی، ١٤٠٧ق، ١: ٤٠٨).

شهربانو و حاکم دوم رخ نداده و بر فرض وقوع آن، از نظر ادّله فقهی و کلامی، هیچ‌گونه دلالتی بر مشروعیّت خلافت یا عدالت خلیفه دوم نمی‌کند؛ چرا که اولاً، ازدواج شهربانو در زمان عثمان بن عفان بود و انتساب این ازدواج به زمان عمر بن خطاب دارای اشکال‌های تاریخی گوناگونی است و ثانیاً، بر فرض این‌که در زمان خلیفه دوم باشد، او هیچ نقشی در این ازدواج نداشت؛ چه امیر مؤمنان﵇ از جهت مقام امامتشان که مالک زمین و غنایم بود و همین‌طور از این جهت که شهربانو را آزاد کرده و او را مخیّر به ازدواج گذاشتند، عامل اصلی این ازدواج بود. از نگاه فقهی نیز عاقد بودن خلیفه دوم یا تملیک یمین، نمی‌تواند عدالت او را به اثبات برساند؛ چرا که اولاً هیچ‌یک از فقهای شیعه و سنّی در شرایط عاقد، عدالت را ذکر نکرده‌اند و از این رو نمی‌توان با صرف عاقد بودن، عدالت کسی را استنباط نمود و ثانیاً، چنین استنتاجی، با موارد مشابه تاریخی مثل حکومت مختار نقض خواهد شد. نتیجه این‌که میان دو متغیر «ازدواج شهربانو» و «خلافت خلیفه دوم»، نسبتی یافت نشد. به نظر می‌رسد آنچه مدّعی را وادار به ایراد چنین سخنانی کرده است، نظریّه عدالت صحابه و پیش‌فرض حُسن رابطه ایشان با اهل‌بیت عصمت و طهارت باشد. از این رو پیشنهاد می‌شود، در یک مقاله مستقلی این دو مسئله زیر بنایی نیز بررسی و تحلیل شوند.

منابع

قرآن کریم، ترجمه فولادوند

۱. ابن‌حجر عسقلانی، احمدبن علی، (۱۳۲٦ق)، *تهذیب التهذیب*، هند، مطبعة دائرة المعارف النظامیة.

۲. ابن‌خلّکان، احمدبن محمد، (۱۹۰۰م)، *وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان*، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار صادر.

۳. ابن‌رجاء، عوض، (۱٤۲۳ق)، *الولایة فی النکاح*، مدینه، عمادة البحث العلمی بالجامعة الإسلامیة.

٤. ابن‌شهرآشوب، محمدبن علی، (۱۹٥٦م)، *مناقب آل أبی طالب*، نجف، المطبعة الحیدریة.

٥. ابن‌عبدالبرّ، یوسف، (۱٤۱۲ق)، *الإستیعاب فی معرفة الأصحاب*، تحقیق: علی‌محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل.

٦. ابن‌غضایری، احمد، (۱٤۲۲ق)، *الرّجال*، تحقیق: محمدرضا حسینی، قم، مؤسسه علمی فرهنگی دار الحدیث.

۷. ابوالفرج اصفهانی، علی، (۱۳۸٥ق)، *مقاتل الطالبین*، چاپ دوم، قم، مؤسسة دار الکتاب.

۸. ابولحیه، نورالدین، (بی‌تا)، *عقد الزواج وشروطه*، بی‌جا، دار الأنوار.

۹. بخاری، محمدبن اسماعیل، (۱٤۲۲ق)، *صحیح البخاری*، دمشق، دار طوق النجاة.

۱۰. بلاذُری، احمدبن یحیی، (۱۹۸۸م)، *فتوح البلدان*، بیروت، دار ومکتبة الهلال.
۱۱. تفتازانی، سعدالدین، (۱٤۰۹ق)، *شرح المقاصد*، قم، الشریف الرضی.
۱۲. جوهری، اسماعیل، (۱٤۰۷ق)، *الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة*، چاپ چهارم، بیروت، دارالعلم للملایین.
۱۳. حلّی، حسن بن یوسف، (۱٤۱۳ق)، *قواعد الأحکام*، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
۱٤. خمینی، سیدروح الله، (۱۳۹۰ق)، *تحریرالوسیله*، نجف، دارالکتب العلمیة.
۱۵. دُغیم، سمیح، (۱۹۹۸م)، *موسوعة مصطلحات علم الکلام الاسلامی*، بیروت، مکتبة لبنان.
۱٦. ربانی گلپایگانی، علی، (۱٤۲۷ق)، *محاضراتٌ فی الالهیات*، بی‌جا، بی‌نا.
۱۷. سبحانی، جعفر، (بی‌تا)، *بحوثٌ فی الملل والنحل*، بی‌جا، مؤسسة النشر الإسلامی.
۱۸. سرخسی، محمد، (۱٤۱٤ق)، *المبسوط*، بیروت، دارالمعرفة.
۱۹. شهیدی، سیدجعفر، (۱۳۷٤)، *زندگانی علی‌بن الحسین*ﷺ تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۰. صدوق، محمدبن علی، (بی‌تا)، *عیون أخبار الرضا*، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۲۱. صفار قمی، محمدبن حسن، (۱٤۰٤ق)، *بصائر الدرجات*، تهران، منشورات اعلمی.
۲۲. طبری، محمدبن جریر، (۱۳۸۷ق)، *تاریخ الطبری؛ تاریخ الرسل والملوک*، چاپ دوم، بیروت، دارالتراث.
۲۳. طوسی، محمدبن حسن، (۱۳۸۷ق)، *المبسوط فی فقه الإمامیة*، چاپ سوم، تهران، المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة.
۲٤. علم‌الهدی، علی‌بن‌الحسین (سیدمرتضی)، (۱٤۱۱ق)، *الذخیرة فی علم الکلام*، قم، مؤسسة النشر الإسلامی.
۲۵. فراهیدی، خلیل‌بن احمد، (بی‌تا)، *العین*، تحقیق: مهدی المخزومی، ابراهیم السامرائی، بی‌جا، دار ومکتبة الهلال.
۲٦. قاضی عبدالجبار، احمد، (۱٤۱٦ق)، *شرح الأصول الخمسة*، چاپ سوم، بی‌جا، مکتب وهبة.
۲۷. کلینی، محمدبن یعقوب، (۱٤۰۷ق)، *الکافی*، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۸. مظفر، محمدرضا، (۱٤۳۱ق)، *المنطق*، تعلیق: غلام‌رضا فیاضی، چاپ هشتم، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۲۹. مغنیه، محمدجواد، (۱٤۰۲ق)، *الفقه علی المذاهب الخمسه*، چاپ هفتم، بی‌جا، بی‌نا.
۳۰. مفید، محمدبن محمد، (۱٤۱۳ق)، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، قم، کنگره شیخ مفید.
۳۱. ـــــــــــــــ (۱٤۱٤ق)، *أوائل المقالات فی المذاهب والمختارات*، بیروت، دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع.
۳۲. نجاشی، احمدبن علی، (بی‌تا)، *رجال النجاشی*، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، بی‌جا، مؤسسه نشر اسلامی.
۳۳. نجفی جواهری، محمدحسن، (۱۳٦۲)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*، چاپ هفتم، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.

۳٤. نیسابوری، مسلم، (بی‌تا)، *صحیح مسلم*، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.
۳۵. یزدی، سیدمحمدکاظم، (۱٤۲۳ق)، *العروة الوثقی*، بی‌جا، مؤسسة النشر الإسلامی.

سایت‌ها:

۳٦. پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب، https:::www.adyannet.com
۳۷. خبرگزاری رسمی حوزه علمیه، https:::www.hawzahnews.com
۳۸. سایت شخصی مولوی گرگیج، https:::gorgij.net